



داد و ستد اندیشه ایران و یونان / سوفسطائیان و فلاسفه و امپراطوران همسایه

– فلسفه های اپیکوریسم و استایکیسم و سینیسم، فلسفه هایی بودند که عنصر مبارزه با برده داری و برابری ملت‌ها را که از سنت‌های جامعه خودشان و البته از سنت‌های جامعه جهانی هم نبود از اندیشه کوروش برداشت کردند ...

خبرگزاری مهر – فلسفه های اپیکوریسم و استایکیسم و سینیسم، فلسفه هایی بودند که عنصر مبارزه با برده داری و برابری ملت‌ها را که از سنت‌های جامعه خودشان و البته از سنت‌های جامعه جهانی هم نبود از اندیشه کوروش برداشت کردند و در سرزمین حاصل‌خیز یونان به کشت آن پرداختند. در عصر باستان نخستین امپراطوری جهانی توسط هخامنشیان به سردمداری کوروش بنیان گذاشته شد. این امپراطوری از یک جانب هندوستان را در قلمرو خود داشت و از جانبی دیگر تکیه بر مرز یونان می زد و از جانبی دیگر شمال آفریقا و کشورهای مصر و لیبی را در بر می گرفت. جای شکی نیست در این حوزه بسیار گسترده ایرانیان هم از ملت‌های تحت سلطه تأثیر می پذیرفتند و تأثیر می گذاشتند و هم از ملت‌هایی که هم‌جوار آنها بودند تأثیر می پذیرفتند و بر آنها متقابلاً تأثیرگذار بودند.

اما در میان این ملت‌ها و کشورها ملت و کشوری که بیشترین تأثیرات را با ایرانیان داد و ستد کرده اند یونانیان هستند. این تأثیرگذاری متقابل را می توان در آثار و نوشته های سوفیست‌ها و شاعران و فلاسفه یونانی و غیر یونانی شاهد بود، اما قصد بر این است در این مطلب به نوعی از تأثیرگذاری میان ایرانیان و یونانیان پرداخته شود که یا تاکنون به این نوع از تأثیرگذاری پرداخته نشده است و یا اینکه اگر پردازی هم در این باره باشد بسیار کم رنگ و در حاشیه است. نوع تأثیرگذاری مورد نظر تأثیرگذاری سوفسطائیان بر هخامنشیان و تأثیرگذاری سه فیلسوف نخستین (سقراط و افلاطون و ارسطو) بر ساسانیان است.

در گونه زمامداری این دو سلسله تمهیدات و قانون‌هایی مشاهده می شود که به وضوح بیانگر سطح تأثیرپذیری این دو سلسله امپراطوری ایرانی از این دو گونه معلمان خرد است. پس نخست به نشانه‌ها و چگونگی تأثیرپذیری هخامنشیان از سوفسطائیان می پردازیم و سپس به نوع تأثیرپذیری ساسانیان از فلاسفه نخستین و به ویژه به تأثیرپذیری ساسانیان از افلاطون و سلفش و خلفش خواهیم پرداخت.

فرد و زندگی اجتماعی فرد برای سوفسطائیان از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است و سوفسطائیان به حقوق فردی و اجتماعی انسان بسیار پرداخته اند. برخلاف باور عموم و دید سنتی نسبت به سوفسطائیان به واقع آنها بوده اند که به حقوق فردی و اجتماعی شهروند پرداخته اند. از مهمترین این سوفسطائیان که حقوق فردی و اجتماعی انسان را بسیار مورد توجه قرار داده اند «سولون» و «پروتاگوراس» هستند. سولون از نخستین کسانی است که حقوق فردی شهروند را در قالب قانون جامعه تحریف کرد تا هر چه بیشتر فرد بتواند به احقاق این حقوق نائل آید و دموکراسی که بر پایه حقوق فردی و اجتماعی شخص قائم است در جامعه نهادینه شود.

دموکراسی را سوفسطائیان به وجود نیاورده اند، اما آنچه مسلم است سوفسطائیان معلمان دموکراسی بودند. سوفسطائیان مخالف تمرکز قدرت در چنگ یک شخص تحت عنوان زمامدار و یا یک گروه محدود تحت عنوان الیگارش بودند و بر همین اساس قدرت را از دست پادشاهان و الیگارک‌ها به درآوردند و قدرت را در اختیار اراده عمومی قرار دادند. اراده عمومی توسط آرای مستقیم جمع کثیری از مردان که در یک میدان که معمولاً میدان اصلی شهر بود گرد هم می‌آمدند تبلور می یافت و توسط این اراده عمومی زمامدار و مالیات و جنگ و صلح و تصویب قوانین و امور مهمی از این دست انتخاب و انتصاب می شدند. با همه ایراداتی که بر دموکراسی دولت شهرهای یونان باستان وارد است شایسته سалاری و امکان جابجایی در طبقات اجتماعی و تحصیل برای عموم شهروندان فراهم بود.

در اوج حضور سوفسطائیان در تاریخ، هخامنشیان به زمامداری و پیشوایی کوروش ظهور کردند و مرزهای ایران بزرگ را به مرزهای کشور سوفسیت‌ها تکیه دادند و امپراطوران بزرگ با سوفسیت‌های بزرگ همسایه دیوار به دیوار شدند. هرچند پادشاه امپراطوران بزرگ همیشه گوشه چشمی به باغ آباد همسایه داشتند و متاسفانه گاه‌ها ناخک‌هایی هم به آن باغ آباد می زدند و متأسفانه تر برای یک بار هم باغ آباد همسایه را به آتش کشیدند اما از قرائن و شواهد پیداست که همیشه هم گوشه چشمی در گروی اندیشه و منش معلمان همسایه داشته اند. امپراطوران بزرگ هر چند بسیار دل در گروی تاج و تخت کیانی داشتند و دموکراسی را برای همسایه می خواستند اما از سوفیست‌های همسایه هم چیزهایی بسیار آموخته بودند و همچنان که تخت کیانی را فقط برای خود می خواستند به شهروندان خود فضا و جامعه‌ای غیرتوتالیتیر عنایت می کردند.

طبع و مشی جوامع و نظام‌های بسته در عصر باستان توتالیتیر بود و زمامدار برای تمامی شئون شخصی و اجتماعی شهروندان تصمیم

می گرفت. اما با از راه رسیدن هخامنشیان تعریف تازه ای از جامعه بسته ارائه شد که هرچند ساختار نظام یک ساختار بسته سیاسی بود اما از لحاظ درون ساختاری نظام سیاسی امپراطوران بزرگ توتالیتار نبود و شهروند از آزادیهای غیرسیاسی همانند آزادی دینی و آزادی پوشش برخوردار بود. هرچند کوروش بنیانگذار سلسله هخامنشی خود یکی از نوایغ و استثناهای تاریخ است و در مرام شخصی و نظام سیاسی خود چیزهای را داشت که یونانیان فاقد آن بودند اما در اندیشه سوفسطائیان همسایه هم چیزهایی بود که به ویژه جانشینان کوروش از آنها می آموختند.

در جوامع باز یونان باستان روش برده داری برقرار بود و یونانیان آزاد هر یک دارای برده هایی بودند. هر چند در یونان باستان برده داری به آن معنایی که در کشور مصر و جاهایی دیگر به کار گرفته می شد نبود و در اصل بردگان یونانی کارگران بی مزد و منتی بودند که از حقوق شهروندی برخوردار نبودند. آن روشهای ددمنشانه مصری در سرزمین سوفیستهای بزرگ جایی نداشت، اما کوروش برده داری را در قانون جاودان خود ملغا اعلام کرد و این امر مهمی بود که دو هزار و پانصد سال طول کشید تا پیروان سوفیستهای بزرگ آنرا در یابند.

از آن جمله مهمی که پادشاه امپراطوران بزرگ از معلمان همسایه غربی آموختند ایجاد فضای غیرتوتالیتار درون نظام پادشاهی مطلقه و شایسته سالاری و امکان جابجایی از طبقات اجتماعی بوده است. اما مورد بسیار مهمی که امپراطوران بزرگ از معلمان سوفیست همسایه فرا گرفته بودند و این مورد به تنهایی دارای این قابلیت و توانایی بود تا شهروند توانایی شایسته بودن و توانایی جابجایی از طبقات اجتماعی و در نهایت توانایی شکستن اتوریته توتالیتار را داشته باشد حق تحصیل و فراگیری سواد بود. در دوره هخامنشیان موارد مذکور مواردی فراگیر بودند اما حق تحصیل که به صورت بسیار مستقیمی با شأن شهروندان در ارتباط بود در اختیار همه بود و در انحصار طبقه حاکم نبود.

اگر منتقدی بگوید که این موارد در مشی و منش کوروش نیز وجود داشته و لازم نمی نماید که جانشینان وی از دیگران اینها را بیاموزند من به عنوان یک ایرانی خواهم گفت که چون این رفتارهای اجتماعی و سیاسی در میان دولت شهرهای یونان باستان پیش از اینکه حتی امپراطوری هخامنشیان شکل گیرد وجود داشته پس به منطق نزدیکتر خواهد بود که بپذیریم امپراطوران بزرگ این گونه رفتارهای اجتماعی و سیاسی را از دولت شهرهای یونان و به ویژه از سوفیستهای این دولت شهرها فرا گرفته اند، اما براساس مستندات تاریخی محکم و بدون شک و شبهه ملغای برده داری امری بدیع بود که کوروش در تاریخ بنیان گذار آن است.

هر چند بعدها فلاسفه یونانی بذر عنصر مبارزه با برده داری را از اندیشه کوروش برداشت کردند و این بذر نیکو را در فلسفه های بزرگ خود کاشتند. فلسفه های اپیکوریسم و استایکیسم و سینیسم، فلسفه هایی بودند که عنصر مبارزه با برده داری و برابری ملتها را که از سنتهای جامعه خودشان نبود و البته از سنتهای جامعه جهانی هم نبود از اندیشه کوروش برداشت کردند و در سرزمین حاصلخیز یونان به کشت آن پرداختند.

تأثیرات سوفسطائیان و فلاسفه بر امپراتوری بزرگ ایران به حدی آشکار است که نمی توان آنرا نادیده انگاشت. استحاله طبع دو سلسله امپراتوری به گونه ای است که نمی توان این تغییر مشی و منش در میان و در روش دو سلسله امپراطوری ایرانی را نتیجه روند طبیعی دانست. در عصری که اندیشه سوفسطائیان اندیشه غالب زمان بود طبع سیاسی هخامنشیان را متناسب و در راستای اندیشه این دست از معلمان خرد می یابیم و در عصری دیگر که اندیشه افلاطون و سقراط اندیشه غالب زمان است طبع سیاسی ساسانیان به گونه ای دیگر است و متناسب فلسفه سقراط و افلاطون است.

یکی از مشخص ترین طرحهای افلاطون (فلسفه سقراط افلاطونی) برای اداره جامعه طبقه بندی خشک و منظم افراد جامعه به کاستهای اجتماعی و سیاسی است¹. افلاطون می خواهد تا تمامی افراد اجتماع در طبقات ویژه و مشخص خود باشند و هر کس به کار و حرفه خود بپردازد. کشاورز فقط باید کشاورزی کند و آهنگر فقط باید آهنگری کند و.... جابجایی در میان طبقات اجتماعی به این معنا که فرصت برای شهروندان وجود داشته باشد تا از طبقه خود بیرون آمده و به طبقات بالایی اجتماع درآیند وجود ندارد و افلاطون این گونه جابجایی را شر می داند و در فلسفه خود به شدت با آن مبارزه می کند و آنچه را در این باره خیر می داند طبقه بندی خشک اجتماع و حضور همیشگی هر شخص در طبقه مشخص خود است، البته افلاطون فقط برای طبقه نگهبان خود این حق ترفیع را در نظر می گیرد و به آنها اجازه می دهد تا در صورت ابراز صلاحیت از طبقه خود بیرون آمده و به طبقه حاکم وارد شوند.

بر همین اساس و در همین راستا حق تحصیل هم به انحصار طبقات بالایی جامعه در خواهد آمد. چون اگر تحصیل یک حق عمومی باشد افراد طبقات پایین اجتماع به فراگیری سواد و دانش خواهند پرداخت و کسان و جامعه ای که دارای سواد و دانش باشند محدود و محصور نخواهند شد و خواهی نخواهی فرد و گروه با سواد و صاحب دانش جایگاه مهم اجتماعی و سیاسی که متناسب شأن خود باشد را طلب خواهند کرد. پس برای این که افراد طبقات پایین به این سطح و جرأت دست نیابند که خواستار جایگاه بالای اجتماعی باشند حق تحصیل و با سواد شدن از آنها سلب خواهد شد. بر همین اساس و در همین راستا سواد دشمن مسلم و مستقیم دیکتاتوری و اتوریته فردی و گروهی است.

یکی از اصول مخوف فلسفه سیاسی افلاطون در نظریه "شاه فیلسوف" رونمایی می شود. افلاطون در قالب این نظریه بیان می دارد که فیلسوفان باید شاه شوند و یا شاهان فیلسوف. شاه فیلسوف به زبان ساده یعنی زمامداری یک نفره. مشی نظام سیاسی افلاطون پیروی از سبک و سیاق توتالیتریسم است. نظام سیاسی افلاطون برای اینکه بتواند آن نظم خشک افلاطونی را بر تمامی افراد جامعه تحمیل کند و هر کس را در کاست خود نگاه دارد و هر کس کار خود را انجام دهد بر تمامی شئون فردی و اجتماعی شهروندان سلطه خود را تحمیل می کند.

ارسطو هر چند در قامت منتقد آرای سیاسی افلاطون قد برافراشت اما کماکان نوعی از جامعه بسته سیاسی را تحت عنوان "پولیتی" و یا حکومت طبقه متوسط نظام سیاسی مطلوب خود معرفی می کند. البته پولیتی یکی از اشکال نظامهای مطلوب افلاطون هم هست. در پاسخ منتقدینی که وابسته و دلبسته فلسفه های افلاطون و ارسطو هستند و این گونه استدلال می کنند که نظامهای سیاسی افلاطون و ارسطو نظامهایی سیاسی هستند که توسط فرزندان اداره می شوند باید گفت البته درون کتاب همین گونه است که شما می گوئید. اما به واقع مشی سیاسی ارسطو را باید دسیوتیسم فرزندان و مشی سیاسی افلاطون را باید توتالیتریسم فرزندان نامید که توسط فرزندان مستبد بر جامعه تحمیل می شوند.

باری. بیش از این مطلب را بسط ندهیم و به نوع و چگونگی تأثیرپذیری ساسانیان از فلاسفه بپردازیم. پس از اینکه سقراط از راه رسید عصر سوفسطائیان هم به پایان رسید و نظامهای مخوف و ملون استبدادی و توتالیتري هم از آستین اخلاف سقراط به درآمدند². ساسانیان بر خلاف هخامنشیان در نظام بسته سیاسی خود مشی و روش توتالیتريسم را پیشه خود ساختند و همان طور که افلاطون خواسته بود به دقت هرچه تمامتر جامعه را به طبقات مشخص محصور کردند. نظام کاستی افلاطون برخلاف انتظار وی که آن را برای یونان می خواست در ایران سر برآورد³.

ساسانیان با تکیه بر مشی توتالیتري به جد خواستار نظام کاستی شدند و نظام کاستی را بر جامعه ایران آن زمان تحمیل کردند. ساسانیان برای اینکه بتوانند هرچه بهتر و بیشتر نظام کاستی را در جامعه نهادینه سازند حق تحصیل را از دست مردم به درآوردند و تحصیل را به طبقه روحانیت و به طبقه حاکم اختصاص دادند. انسان که بی سواد باشد نه از وضعیت موجود آگاه است و نه برای خود شأن و جایگاه اجتماعی قائل است که بخواهد در طلب آن باشد. پس بهترین ابزار برای رام کردن ملتها در حالت بی سواد و ناآگاهی نگه داشتن آنها است. ساسانیان با تأکید و تحمیل نظام طبقاتی جابجایی در طبقات و از طبقه ای به طبقه ای دیگر را از مردم ستاندند و طبقات بالایی جامعه را میان مایه داران (اشراف) و روحانیان و خانواده های ساسانی و وابستگان آنها تقسیم کردند.

هرچند هر نظام بسته ای از همان بدو تولد در مسیر نابودی گام بر می دارد و هر یک به گونه ای نابود می شوند اما مهمترین عامل نابودی ساسانیان جنگ و شکست با اعراب نبود بلکه مهم ترین عامل نابودی ساسانیان طبقه بندی و تبعیض اجتماعی بود که از فیلسوفان همسایه فرا گرفته بودند و میان شهروندان خود به کار بستند و این تبعیض به نوبه خود عامل و باعث شد تا مردم از حکومت و طبقات صاحب قدرت و ثروت روی گردانده و پشت حکومت را خالی کنند و بر همین اساس امپراتوری قدرتمند و بسیار گسترده ساسانیان آنگاه که حمایت و تکیه گاه مردم خود را از دست داد توسط فشارهایی نه چندان زورمند توسط اعراب فرو ریخت.*

*نویسنده: قیصر کللی

پی نوشت:

1- برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به کتاب "جمهور" افلاطون.

2- سقراط نخستین فیلسوف تاریخ است و با ظهور او عصر فلاسفه هم آغاز شد و تاکنون این عصر ادامه دارد و اخلاف سقراط در کار آفرینش فلسفه های دسپوت و توتالیتري هستند.

3- از قرار معلوم پیش بینی و پیش گویی های وارونه در میان فلاسفه اپیدمی است و این وارونه گویی در میان فلاسفه عمری به درازای تاریخشان دارد. کارل مارکس و فریدریش انگلس هم کمونیسم را برای آلمان و انگلستان می خواستند اما در روسیه سر برآورد.